**دیوان حاجت شیرازی**

**رعنا حسینی، کرامت**

در کتابخانهء شخصی دوست فاضل و شاعر آقای صادق همایونی تعدادی کتب خطی هست‏ من از ایشان خواهش کردم اجازه دهند که آنها را بررسی نمایم لطف کردند خواهش مرا پذیرفتند و دیوان حاجت را که بگمان من نسخهء منحصر بفرد است در اختیارم گذاشتند و جا دارد که در اینجا از لطف ایشان سپاسگزاری نمایم.

باری،حاجت یکی از شعرای قرن دوازدهم است که ذکر او در کتابهای آتشکده‏ آذر و مجمع الفصحاء رضاقلی خان هدایت و کتاب دانشمندان و سخن سرایان فارس تألیف آدمیت‏ آمده است و ابیاتی ازو در این کتب ثبت شده و از احوال او همین قدر آگاهیم که در سال‏ 1185 در مراجعت از مکه فوت نموده است.

این دیوان که از او در دست است اول و آخرش افتاده.

افتادگی اول کتاب اگر قصائد داشته تمام قصائد و کمی از غزلیاتش می‏باشد و در سرآغاز اولین صفحه باقی مانده این غزل ثبت است.

با آن همه بیرحمی گر حال مرا بیند از چشم فلک چون اشک ریزد همه کوکبها

سپس تمام غزلیت بترتیب حروف تهجی در 74 صفحه آمده و بعد رباعیات او شامل‏ پانزده صفحه می‏شود و در آخر قطعاتی در تاریخ است که مجموعا 5/3 صفحه را دربرگرفته‏ و ختم آخرین صفحه به این بیت است:

گفت حاجت برای تاریخش‏ شد مجاور ببوستان جنان

خط کتاب نستعلیق و قطع آن ربعی و در وسط هر صفحه چهارده بیت شعر نوشته شده‏ و در حاشیهء هر صفحه هم در حدود 24 مصرع کتابت کرده‏اند.از اواسط کتاب برگهائی افتاده. برای آشنائی به اشعار او غزل و رباعی و قطعه‏ای در تاریخ برحسب نمونه نقل می‏شود:

سنه پر غم بود او را که دل زاری هست‏ خرمی نیست در آن خانه که بیماری هست‏ نالهء می‏شنوم کز اترش می‏سوزم‏ گوئیا در قفسی مرغ گرفتاری هست‏ میل گلشن نکنم گر همه جنت باشد تا از آن کو بسرم سایه دیواری هست‏ منم آن بلبل ناکام که در کنج قفس‏ عمر طی کرد و ندانست که گلزاری هست‏ نسبت روی مکویت نتوان کرد به گل‏ گل متاعی است که در هر سر بازاری هست‏ هیچ جا نیست کساد اقشمه اهل هنر هر کجا بار گشاید خریداری هست‏ شعله روید چو گیاه از در و بامش حاجت‏ در دیاری که چو من سوختهء زاری هست

\*\*\*

در دهر اگر سوخته جانیست منم‏ گر از غم عشق ناتوانیست منم‏ در فصل خزان اگر بهاریست توئی‏ در فصل بهار اگر خزانیست منم‏ در تاریخ تعمیر تکیهء هفت‏تنان‏ چون هفت‏تنان خراب شد ز اهل فساد در ساختنش وزیر زد گوی مراد تاریخ بنایش از خرد جستم گفت‏ شد باز دم گوشه‏نشینان آباد